

فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت  
دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۹۲

Research Journal of Islamic Philosophy and  
Theology of Shahid Beheshti University

## تبیین ذکر احاطی و انبساطی انسان کامل

فاطمه فرضعلی\*  
سید مرتضی حسینی شاهرودی\*\*

### چکیده

سیر عباد خدا و راهروان راه حق و حقیقت، دو گونه است: سیر محبی و سیر محبوبی. متناسب با این دو گروه، دو گونه ذکر وجود دارد: مجازی و حقیقی. برخلاف ذکر مجازی که قیام به نفس اعتباری بنده دارد، در ذکر حقیقی که اصالتاً به محبوبان حق یعنی معصومان - که درود خدا بر ایشان باد - اختصاص دارد، میان ذاکر و مذکور هیچ نحوه دوگانگی وجود ندارد؛ زیرا دوگانگی از آن محبوبان است و با عصمت ناسازگار است. بنابراین حقیقت وجودی انسان کامل، حقیقت ذکر و ذاکر و مذکور می‌باشد. این حقیقت واحد در مراتب ظهور، خود را به صورت اذکار تکبیر، تهلیل، تحمید و تسبیح، با زبان تکوین و تشریح در صور مظاهر، یاد می‌کند و می‌ستاید. این نوشتار به همراه بررسی تفاوت مرتبه ذکر محبوبان و محبوبان، به تبیین سریان احاطی و انبساطی ذکر انسان کامل در مراتب هستی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: سیر محبوبی، سیر محبی، حقیقت ذکر، مراتب ذکر، ذکر انبساطی، انسان کامل.

### درآمد

حق تعالی برای ذکر خویش، به کم قانع نگردیده و حدی برای آن قائل نشده است

farzali@gmail.com  
m\_shahrudi@yahoo.com

\* دانشجوی دوره دکتری دانشگاه فردوسی مشهد  
\*\* عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۳۰

چنانکه فرموده است:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیار خدای را یاد کنید و صبح و شام وی را تسبیح کنید!

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (احزاب/۴۱).

در بعضی از احادیث قدسی آمده است که خدای تعالی محبت خود را ارزانی ذاکران کرده و همنشینی‌اش را عطا نموده است. حق تعالی به داود علیه السلام می‌فرماید:

ای داود، به مردم زمین از قول من بگو: هر کس مرا دوست بدارد، دوست من است و من همنشین کسی هستم که با من همنشینی کند و مونس کسی هستم که با یاد من انس داشته باشد. کسی را برمی‌گزینم که مرا اختیار کند. مطیع کسی هستم که مرا اطاعت کند. هر بنده‌ای که مرا دوست بدارد و من از قلب او این محبت را بینم، چنان او را دوست می‌دارم که کسی [براین مهر من به او] بر وی سبقت نگرفته باشد (مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۶).<sup>۱</sup>

هر کسی متناسب با مرتبه وجودی و به قدر فهم خویش یاد خدا می‌کند و خداوند با بساطت ذاتی و کثرت صفاتی و اسمائی متعلق همه مراتب ذکر و همنشین با ذاکران خویش در همه حالات و مقامات است.

در باره فضیلت ذکر خدا، آیات بسیاری در قرآن آمده است:

۱. پس یاد کنید مرا تا من نیز شما را یاد کنم (بقره/۱۵۲)
۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خداوند را بسیار یاد کنید (احزاب/۴).
۳. هر گاه نماز را به پایان بردید، پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلو افتاده یاد کنید (سجده/۱۰۳).
۴. پروردگارت را در دل خود با فروتنی و ترس و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از گروه غافلان مباش (اعراف/۲۰۵).
۵. آنها که به خدا ایمان آورده و دل‌هاشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه شوید که تنها یاد خدا آرام بخش دل‌هاست (رعد/۲۸).

۶. مگر ایمان آورندگان و نیکوکاران که بسیار یاد خدا کردند و از او یاری خواستند و کسانی که ظلم و ستم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه کیفر گناهی گرفتار خواهند شد (شعر/ ۲۳۷).

احادیث گوناگونی نیز در باره اهمیت ذکر از پیامبر صلوات الله علیه و آله وسلم نقل شده است تا جایی که از دعا که مخ عبادت است برتر و جایگزین آن است. چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت شده که حق تعالی می فرماید هر کس به ذکر من از سؤال و درخواست از من باز ماند بهتر از عطای درخواست کننده به او می دهم (حلی، ص ۲۴۷). هر فایده‌ای را که دعا دارد، ذکر هم دارد افزون تر از آن اینکه شائبه توقع پاسخ و اجابت نیز در آن وجود ندارد. همه تکالیف حدی دارند که به آن منتهی می شوند و پایان می پذیرند همان گونه که برخی از دعاها با اجابت به پایان می رسند ولی ذکر خدای حدی ندارد تا به آن منتهی شود (همان، ص ۲۴۸).

#### ذکر حقیقی و حقیقت ذکر

ذکر در لغت به معنای یاد کردن کسی یا چیزی است، خواه با زبان باشد یا با قلب و یا هر دو، خواه بعد از فراموشی یا برای حفظ و ادامه یاد کردن باشد (راغب اصفهانی، ص ۳۲۸). ذکر همان ادراک است؛ چه از گونه حضور باشد و چه حصولی، زیرا پیش از یادآوری چیزی (حاضر شدن در قلب یا حافظه و یا هر مرتبه دیگری از مراتب وجودی) می بایست به روشنی درک شده باشد. ادراکات مراتبی دارد بنابراین ذکر نیز متناسب با آن مراتبی دارد. اولین و کامل ترین مرتبه درک، درک حضوری موجود مجرد مستقل غنی، نسبت به ذات خویش است و در میان مجردات، آنچه تجرد ذاتش تمام تر باشد، تام ترین ادراک از آن اوست. مرتبه دوم ادراک علت نسبت به معلول خویش است و سوم ادراک معلول عین ربط به علت خود و چهارم ادراک هر موجود مجرد نسبت به ذات خود است (صدرالمتألهین، مفاتیح الغیب، ص ۱۰۹).

به همین ترتیب اولین و کامل ترین ذکر اختصاص به کامل ترین و حقیقی ترین موجود عالم تعلق دارد، پس حقیقی ترین گونه ذکر نیز می باشد. به گفته قیصری در شرح فص یونسی، حقیقت ذکر عبارت است از تجلی حق بر ذات خود و به ذات خود از حیث اسم

متکلم از برای اظهار صفات کمالیه و کشف نعوت جلالیه و جمالیه، هم در مقام جمع و هم در مقام تفصیل، چنان که با ذات خویش گواهی داد بر ذات خویش و فرمود «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (قیصری، ص ۹۸۰).<sup>۲</sup> وی اولین مرتبه ذکر حقیقی را همین مرتبه می‌داند:

اعلی و اولایش آن است که متحقق شود از حق در مقام جمع از ذکر او سبحانه نفس خود به اسم متکلم به حمد و ثنا بر نفس خویش (همانجا).<sup>۳</sup>  
ملاصدرا عین سخن قیصری را بدون ذکر نامش در رسائل نقل نموده و شاهد گرفته است (صدر المتألهین، مجموعه الرسائل التسعة، ص ۲۳۴).

ذکر حق از آن جهت که کمال وجودی است و هر کمال وجودی به نحو اعلی و اکمل برای خداوند ثابت است، بنابراین حضرت حق کامل ترین ذکر را دارد، خدای سبحان از لحاظ ذاکر و مذکور و نیز از جهت خلوص و دوام و سایر جهات مؤثر در کمال ذکر، جامع همه مراتب خواهد بود، به همین خاطر در نجوهای ماندگار از اهل بیت علیهم السلام خداوند به عنوان بهترین ذاکر و بهترین مذکور معرفی شده است با تعابیری چون:

۱. خَيْرَ الذَّاكِرِينَ؛ ۲. خَيْرَ الْمَذْكُورِينَ؛ ۳. مَنْ ذَكَرَهُ حُلُوًّا؛ ۴. مَنْ لَهُ ذِكْرٌ لَا يُنْسَى؛ ۵. مَنْ ذَكَرَهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ؛ ۶. أَعَزُّ مَذْكُورٌ ذِكْرًا؛ ۷. خَيْرَ ذَّاكِرٍ وَمَذْكُورٍ (مجلسی، ج ۱، ص ۲۹۶-۲۹۴).

شاید این پرسش مطرح شود که مگر خداوند دچار نسیان می‌شود تا اینکه پس از آن چیزی را به یاد آورد؟ آیا اسم «ذاکر» در برابر منسی، شایسته خداوند است؟ پاسخ این است که اولاً ذکر تنها مقابل نسیان نیست، زیرا معنای دیگر ذکر ادامه و حفظ یاد کردن نیز می‌باشد بنابراین این معنا در مورد خداوند موجه است. ثانیاً چنانکه گفته شد ذکر ادراک حضوری است و در ادراک حضوری هرگز فراموشی رخ نمی‌دهد تا یادآوری به معنای عرفی آن لازم آید «و ما كان رَبِّكَ نَسِيًّا» (مریم/۶۴) پس صحیح است گفته شود «یا مَنْ لَهُ ذِكْرٌ لَا يُنْسَى».

## محبوبیت و مذکوریت جهان هستی برای حق تعالی

خداوند می‌فرماید:

بگو فرمانروایی هر چیزی به دست کیست و اگر می‌دانید [کیست آنکه] او پناه می‌دهد و [خود] در پناه کسی نمی‌رود.

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ (مؤمنون / ۸۹-۸۸).

ربوبیت حق تعالی بر مربوبین - با تمام اختلاف در مرتبه و کمالاتشان - به واسطه اسماء است. هر اسمی از صفتی از صفات ذاتی حق ناشی می‌شود و مربی، خود چیزی از مخلوقات است (کاشانی، ص ۳۳۵). بنابراین تمامی جهان هستی به فاعلیت اسماء الهی دایر است. از سوی دیگر تمامی اسماء مراتب علم الهی اند، علم حق تعالی ذاتی است و به ذات خویش علم حضوری دارد. پس ذاتش که مجمع حسن و کمال است، محبوب و مذکور وی است و او ذاکر ذات و کمالات خویش می‌باشد. به تعبیر دیگر تمامی جهان جلوه‌های بی‌حد و حصر ذاتی اوست که از حب ذاتی او به ذات بی‌همتایش ظهور یافته است. او به جلوه‌هایش علم حضوری تام و تمام دارد؛ به همین خاطر جهان مذکور حقیقی اوست. دعا و ذکر خدا همانند محبتش (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (مائده/۵۴)).

بر موجودات و جلوات او پیشی گرفته است، زیرا ابتدا او بود که با دعا و ذکر خویش دیگران را به دعا و ذکر فراخواند:

بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (غافر/۶۰)

و پس مرا یاد کنید تا یاد کنم شما را

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ (بقره/۱۵۲)

کاین قرعه عاشقی از اول تو زدی! (دیوان حافظ).

پس از مرتبه اول که بالاترین مرتبه از مراتب ذکر است، مراتب دیگری وجود دارد که به گفته قیصری به قرار زیر است: «دوم ذکر ملائکه مقربین است که آن تحمید ارواح و تسیح ایشان بر پروردگارشان و سوم ذکر ملائکه سماویه و نفوس ناطقه مجرد است و چهارم ذکر ملائکه ارضیه و نفوس منطبعه به حسب طبقاتشان و پنجم ذکر ابدان و اعضای آن است و هر یکی ذاکر پروردگار خویش است به زبانی که بدو اختصاص دارد

و به راستی که ذکر باری تعالی ساری در سراسر وجود بنده است» (قیصری، ص ۹۸۰) یعنی در روح و قلب و نفس و قوای روحانی و جسمانی بلکه در تمامی اجزای وجودی انسان سریان دارد. این سریان نتیجه سریان هویت الهیه ذاکره بر نفس خود به نفس خود است (رک. بهایی، ص ۴۸).

### اولین ذکر و اولین مذکور

فعل اطلاقی حق یعنی وجود منبسط ساری و جاری در کائنات، منشأ ظهور حق است ولی این ظهور از آنجایی که از حق است، ذاتاً به حق تعالی و بالعرض (یا بالمجاز) به مظاهر امکانی انتساب می‌یابد،<sup>۴</sup> به همین خاطر عین ربط و نفس ظهور حق است، پس ظاهر حقیقی اوست و باطن حقیقی نیز اوست. به تحقیق حق در مقام افاضه خویش را می‌بیند و بر غیر خود نمی‌نگردد، خود مبدأ و خود غایت است و بامری غیر ذات خود در مقام ایجاد و افاضه نظر ندارد، حق غایت هر چیزی است و از آنجایی همه جهات فاعلیت عین ذات او بوده و علم ذاتی و قدرت ذاتی و تکلم ذاتی و اراده ازللی که عین ذات اوست همه به یک وجود؛ یعنی وجود صرف ذات موجودند (فیض کاشانی، ص ۱۵۰).

بنابراین ذاکر و مذکور حقیقی پس از مقام غیب ذات که در آنجا نه ذکری بود، نه ذاکر و نه مذکوری، فعل تام حق تعالی یعنی حقیقه الحقایق و نفس رحمانی می‌باشد و از آنجا که ذکر نیز با او ظهور یافته است، ذکر حقیقی نیز اوست و هر آن کس که در کائنات نغمه‌ای می‌سراید و یادی از محبوب خویش می‌کند، وامدار اوست. حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

خداوندگار به من پنج چیز عطا نمود و به علی پنج چیز عطا نمود؛ به من جامع همه

کلمات راعطا نمود و به علی جامع علم را (مجلسی، ج ۳۹، ص ۷۶).<sup>۵</sup>

جامع کلمات بودن ویژه مقام ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله و سلم و خاندان وی می‌باشد. تمامی موجودات هستی کلمات الهی هستند که هر ذکری چه خفی و چه جلی با کلمه انجام می‌پذیرد، چه به صورت حدیث نفس باشد و چه با زبان سر، چه با کلمات تکوینی و چه با کلمات زبانی، بنابراین مظهر کامل اسم متکلم که وجود مبارک حبیب صلوات الله علیه و آله و سلم است، با کلمات الهی به ذکر حق مشغول است بدین

معنا که تمامی کلمات وجودی موجودات را در خویش به علم حضوری یاد می‌کند و این ذکر نه ابتدایی دارد و نه انتهایی:

و اگر آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید سخنان خدا پایان نپذیرد قطعاً خداست که شکست‌ناپذیر حکیم است.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (لقمان/۲۷).

به تعبیر دیگر هر یک از موجودات که کلمه‌ای از کلمات الهی است منظوری در مرتبه فعل تام و تمام حق تعالی یعنی حقیقت محمدیه است به همین خاطر او صاحب حقیقی مقام جوامع الکلم است (همان، ج ۹۸، ص ۱۵). وجود ایشان نه تنها قرآن تشریحی بلکه قرآن تکوینی است و خداوند نیز همواره به این جلوه تام خویش ناظر است. تا ظرفیت وجودی کسی به فراخنای جامعیت کلمات الهی نباشد بر قلب او کتاب که جامع کلمات الهی است نازل نشود و به زبان مبارکش تبیان هر چیزی امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین خاطر است که او کتاب مبین (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَبِينٍ (انعام/۵۹)). و تبیان همه چیز (وَتَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بُيُوتًا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل/۸۹)) است.

بنابراین ذکر تام و مذکور تام و ذاکر تام خود او خواهد بود. افراد موجود عالم هستی، حروف کتاب آفاقی اند؛ چنانکه موجودات مرکب عالم، کلمات کتاب آفاقی اند. این کلمات به مثابه کلمات قرآن است. کلیات و طبقات و مراتب عالم هستی، آیات کتاب آفاقی اند. از آنجا که انسان صورت آفاقی اجمالی و تفصیلی کتاب آفاقی است، مرکبات نفس او به مثابه کلمات آن است و کلیات نفس او همانند کلیات عالم آفاق است. بنابراین همان گونه که عالم آفاق، کتاب است، عالم نفس انسانی نیز کتاب است، و از آنجا که قرآن کتاب الهی و صحیفه ربانی است، آفاق و انفس نیز، کتاب الهی و صحیفه ربانی است (رک. آملی، ج ۲، ص ۱۷).

### تفاوت ذکر انسان کامل با دیگران

انسان کامل که مظهر تام و تمام کمالات ذاتی حق و کلمه تامه خداوند است، به خاطر

احاطه وجودی و حمل امانت الهی، بی کم و کاست، ذکر حق با مظهریت اسم متکلم را بر عهده دارد. به همین سبب است که خدا متعال فرمود:

و از سر هوس سخن نمی گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست، آن را

شدید القوی به او فرا آموخت

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ، عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (نجم/۵-۳).

و چه شیرین فرمود لسان الغیب:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

تفاوت وجودی انسان کامل که مصداق حقیقی آن معصومین علیهم السلام می باشند با دیگران (غیر معصوم) علاوه بر خاصیت آئینگی تام، در جامعیت و عدم جامعیت کمالات وجودی است. هویت روحی انسان کامل، مظهر هویت غیبی لاهوتی است، و هویت نفسی انسان کامل، مظهر اسم الله و مثال نور است که در آسمان و زمین جاری و روان است و به حکم «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (نور/۳۵)، هر چه در کشور انسانی یافت شود، وجود و ظهور آن به نور هویت الهی است و به دلیل همین جامعیت نورانی مقام خلافت الهی را عهده دار گشته است. بدون تردید، بعد از حمد و گواهی حضرت حق که آگاه به غیب و آشکار جهان است، بر ذات خود به ذات خویش، هیچ حمدی سزاوارتر از حمد انسان کامل مکمل، که متمکن مقام خلافت عظمی باشد نیست، چه این حمد همان ثنای حق است بر ذات خویش، از آن وجه که انسان کامل آینه جمال نمای آن حضرت است (رک. خوارزمی، ص ۳۷).

اصل تویی من چه کسم آینه ای در کف تو هر چه نمایی بشوم، آینه ممتحنم (همانجا)

انسان کامل جامع همه اسماء الهی است، اسمائی که اسرار خزاین حق اند و اوست که خزانه دار است. از آیه مبارکه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) مقام علمی انسان کامل به روشنی فهمیده می شود. چنین موجودی نه تنها خود فعل عظیم الهی است که خداوند خویشتن را بدان ستوده است، بلکه تنها اوست که شایستگی ذاکر حقیقی شدن را دارد. آینه ای کامل در برابر تمامی اسرار الهی، انعکاس همان اسرار و همان حمد ذاتی است که ذات خداوند به ذات محبوب خویش دارد. انسان کامل واسطه بین حق و خلق است و به سبب او و به سبب هر که در مرتبه اوست، فیض حق و مدد او که سبب بقای تجلیات و



ظهورات اوست به همه عوالم علوی و سفلی می‌رسد و اگر این برزخیتش که با دوطرف مغایر نیست، نباشد هیچ چیزی در جهان، مدد الهی و حدانی را نمی‌پذیرد زیرا هیچ نحوه مناسبت و ارتباطی نیست تا مدد و فیض به آنها برسد (حسن‌زاده آملی، ص ۲۷).

پس هر ذاکری غیر انسان کامل، فعل او و رقیقه وجود اوست. بنابراین ذکر او بواسطه ذکر انسان کامل تحقق دارد. تقدم ذکر انسان کامل بر اذکار سایرین به همین تقدم جامعیت اسمائی او باز می‌گردد. در سیر حبی، محبت انسان کامل، همچون ذاتش کامل است و هرگز شائبه شرک ندارد، بلکه حتی به اندازه پلک بر هم زدن نیز از محبوب خویش غافل نیست (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ (نجم / ۱۷)) به همین خاطر بیشترین حد عشق را به محبوب خویش دارند (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ (بقره / ۱۶۵))، ولی دیگران به فراخور مراتب فروتر از انسان کامل محبت اغیار را در دل دارند. اگرچه در واقع غیری نیست ولی دیده و دل غیرین و غیرخواه فراوان است. چنانکه خداوند از دل ایشان خبر می‌دهد:

و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ (بقره / ۱۶۵).

انسان کامل که دیده به کحل توحید مزین دارد و به حکم شدت حب، هرگز نظر از جمال بی‌مانند محبوب نمی‌گرداند، آن هنگام که به ذکر مشغول است، هم خود آینه‌دار ذاکر حقیقی است و هم خود ذکر است زیرا حق خویش را در آن آینه نگران است و هم خود مذکور حقیقی زیرا کلمه الله است.

در بیان نباید جمال حال او هر دو عالم چیست عکس خال او  
چون که من از خال خویش دم زدم نطق می‌خواهد که بشکافد تنم

(مولوی، دفتر دوم، ص ۱۸۹)

دیگران به هر اندازه که از این مرتبه دور شوند از ذکر و حقیقت آن دور می‌شوند. امیر موحدان، انسان کامل و کمال هر انسان علی علیه السلام در باره ذکر حقیقی و حقیقت ذکر می‌فرماید:

خدا را از روی سهو<sup>۷</sup> یاد مکن، و او را از روی لهو و بازی<sup>۸</sup> فراموش مکن و او را یاد کن یادی کامل که در آن دلت با زبانت یکی باشد، و نهان و آشکارت مطابق باشد و هرگز نمی توانی حقیقت یاد و ذکر او را بجا آوری مگر نفس خود را در هنگام ذکر فراموش کنی و آن را در کار خود نیایی (تمیمی، ص ۷۵۷).

لا تذکر الله سبحانه ساهیا و لا تنسه لاهیا و اذکره ذکراً کاملاً یوافق فیه قلبک و یطابق إضمارک إعلانک و لن تذکره حقیقة الذکر حتی تنسی نفسک فی ذکرک و تفقدھا فی أمرک.

بنابراین حقیقت ذکر، فنای از خود و فعل خود است و چنین ذکر مختص انسان کامل است که به فقر حقیقی نائل آمده است.

#### بررسی تفاوت تسیحات حضرت صدیقه کبرا(س) با تسیحات اربعه

رسول خدا صلوات الله علیه و آله در باره حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود:

منظور از لیله (لیله القدر) فاطمه است و منظور از قدر، الله است؛ پس هر کس فاطمه را آنچنان که حق معرفت اوست بشناسد هر آینه لیله القدر را درک کرده است (مجلسی، ج ۴۳، ص ۶۵)

قُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مَعْنَأَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اللَّيْلَةَ فَاطِمَةَ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ...

از منازل سیر حبی نزولی از ذات حق تا پایین ترین مراتب هستی تعبیر به شب یا «لیل» می کنند و در سیر صعودی به روز و یا «یوم» تعبیر می شود. حقایق قرآنی در لیلۃ القدر بر قلب جامع محمدی صلوات الله علیه و آله وسلم نازل شده است. بنابراین قبل از هر ظهوری منطبق بر وجود مبارک فاطمه علیها السلام است. در تسیحات آن حضرت، آغاز ذکر با «الله اکبر» است و به معنای الله اکبر من آن یوصف؛ یعنی مقام و مرتبه ای که اندر وصف نمی آید، می باشد. مرتبه ای که نه اسمی دارد و نه رسمی. از سوی دیگر به دلیل اتحاد ذکر و ذاکر و مذکور در هر مرتبه وجودی، حضرت زهرا با این مرتبه که غیب احدیت نام دارد متحد است. ذکر انسان کامل اختصاص به مرتبه خاص او دارد. مرتبه ای

که کسی با او در آن مشارکت ندارد مگر به گونه تبعی. در ک لیلۃ القدر برای کسانی حاصل می‌شود که به فنا و فنای از فنا و بقای پس از فنا نائل شده باشند.

پس از این مرتبه هنگام نزول حقایق، مرتبه حقیقة الحقایق، نفس رحمانی و وجود منبسط است که با آنکه با هر چیزی همان است ولی خود از نظرها پنهان است و باز هم حکم شب را دارد. در این مرتبه ذکر حضرت زهرا سلام الله علیها «الحمد لله» است. حمد بر فعل جمیل اختیاری تعلق دارد. مقام واحدیت و فیض مقدس، فعل جمیل خداوند است. پس از آن تكثر صفاتی و اسمائی در عالم شهادت است که با ذکر «سبحان الله» از آن یاد می‌شود. یعنی تسبیح حق از شوائب غیریت و اعتباریات. هر سه مرتبه ذکر به یک حقیقت اشاره دارد ولی با وجوه و حیثیات متفاوت. این تفاوت‌ها در مرتبه ظهور برای ناظر است و گرنه مصداق همه ذات بحت و بسیط حق تعالی است. در تسبیحات اربعه که ذکر عام است، عباد خدا که بیشتر با سیر محبی در حرکت کمالی هستند، ذکر با تسبیح آغاز می‌گردد، زیرا مقام خلق در ابتدای سیر صعودی در مرتبه کثرت اسمائی است بنابراین ابتدا با اسقاط اضافات و تنزیه حق از کثرات موهوم و غیریت آغاز می‌شود و سپس با تحمید که متعلق به صفات ثبوتیه حق تعالی است همراه است و آنگاه با کشف وحدت محض، ندای توحیدی «لا اله الا الله» و در آخر به تکبیر که متناسب با حیرت است ختم می‌شود. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این صعود به یاران خود خبر داد و به ایشان فرمود:

آیا اگر تمام لباس و اثاث خود را بر روی هم قرار دهید، به آسمان خواهد رسید؟  
عرض کردند: نه، ای رسول خدا. فرمود: می‌خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که ریشه‌اش در زمین و شاخه‌های آن در آسمان باشد؟! عرض کردند: آری! فرمود:  
هر یک از شما پس از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگویند، بدرستی که این ذکرها ریشه در زمین و شاخه در آسمان دارند  
(همان، ج ۹۰، ص ۱۷۴-۱۷۳).

از ترتیب اذکار، سیر صعودی و ترقی عبد به بالاترین درجه ذکر مشهود است، ولی انسان کامل جامع لیالی و ایام است بنابراین چه در سیر حبی نزولی و چه در سیر حبی صعودی ذکر و ذاکر و مذکور خود او می‌باشد. بنابراین صاحب ولایت مطلقه از هر مقام

و مرتبه ذکر را آغاز کند فرقی نمی‌کند؛ زیرا صاحب همه عوالم و مراتب است و بدون تجافی در هر مرتبه حاضر است. آغاز ذکر با الله اکبر، در تسیحات حضرت زهرا سلام الله علیها اولاً نمایان‌گر مقام ویژه ایشان است و ثانیاً ریشه ذکر حضرت را در مقام غیبی و تنزل آن در عالم شهادت را نشان می‌دهد برعکس ذکر عام که ریشه در زمین کثرت دارد. ثالثاً علیت ذاتی ایشان را نسبت به مادون خود بیان می‌کند.

### ذکر، مجالست با محبوب

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «ذکر الله قوت النفوس و مجالسة المحبوب» (تمیمی، ص ۳۶۹) یعنی ذکر خداوند (ذکر الله یعنی جامعیت اسماء و صفات الهی) توان و نیروی نفس‌ها و همنشینی با محبوب است. از این سخن شریف، معانی متعددی را می‌توان دریافت که ذکر محبوب همنشینی و اتحاد با اوست.

### الف. یاد محبوب، همنشینی با محبوب

هرگاه کسی مشتاق همنشینی با محبوب است، به ذکر و یاد او اشتغال می‌ورزد. چون محبوب محیط بر همه عوالم هستی و تمامی مراتب آن است پس همنشینی دارای درجات متعددی است، همچون همنشینی جسمانی، خیالی، عقلی و وجودی و مانند آن. به تعبیر دیگر، با توجه به تعدد مراتب ذاکر و ذکر و مذکور، همنشینی نیز متعدد است (رک. سبزواری، ص ۶۱۸) مراتب ذکر و همنشینی با محبوب عبارتند از:

۱. ذکر در مرتبه طبیعت: امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «و یاد خویش را بر زبان‌های شما لازم شمرد» «وَأَقْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ» (شریف رضی، خطبه ۱۸۳). در ذکر زبانی که ظاهرترین است و در مرتبه جسمانی و طبیعی انجام می‌گیرد، شدت و ضعف وجود ندارد و نهایت آن صحیح ادا نمودن ذکر است. گونه دیگری از یاد خدا در مرتبه طبیعت و همنشینی با او، یاد کردن او بواسطه یاد کردن آیات آفاقی و انفسی اوست. به عنوان نمونه نگاه به زیبایی‌های طبیعی و آیات الهی و به طور کلی تجلیات آثاری به گونه‌ای که یاد خدا را در دل زنده کند. گونه دیگری هم دیدار با مؤمنان و دوستان خدا یاد کرد خداست. چنانکه عیادت از مریض، دستگیری از خلق و

کمک به آنها یاد خدا محسوب می‌شود. مولوی مطابق با حدیث قدسی نیک سرائیده است:

آمد از حق سوی موسی این عتاب کای طلوع ماه دیده تو ز جیب  
 مشرقت کردم ز نور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی  
 گفت سبحانا تو پاکی از زیان این چه رمز است این بکن بارب بیان  
 گفت آری بنده خاص گزین گشت رنجور، او منم، نیکو بین  
 هست معذوری من هست رنجوریش رنجوری من  
 هر که خواهد هم نشینی خدا تا نشیند در حضور اولیا

(مولوی، دفتر دوم، ص ۲۶۹)

۲. اگر ذکر در مرتبه نفس ذاکر باشد، همنشینی در مرتبه نفس ذاکر و مذکور خواهد بود. آیه مبارکه: «پس در خود مگر نمی‌بینید؟» (ذاریات / ۲۱) و «و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست» (وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (حدید / ۴). دو آیه نشان دهنده همنشینی خداوند با نفوس در همه مراتب از جمله مرتبه نفس انسانی است.

۳. اگر ذکر در مرتبه قلب ذاکر باشد، همنشینی در مرتبه قلب ذاکر و مذکور خواهد بود: قطعاً در اینها برای هر صاحب‌دل و حق‌نوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است  
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (ق / ۳۸).  
 قلب محل الهامات غیبی الهی است. اهل این مقام یعنی مقام قلب که از مرتبه نفس ترقی کرده باشند و عقل ایشان به واسطه شهود قلبی حقایق مصفا گشته پس علم و قدرت و حکمت حق تعالی را به چشم عقل مصفا از شائبه هوی و هوس ببینند، سمع و بصر و کلام حق را در عین نفوس انسانی و آفاق این جهانی باز می‌یابند، و به قرآن و حقیقت آن معترف می‌شوند:

به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی‌گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت / ۵۳).

عبدالرزاق کاشانی در باره اهل این مرتبه می‌گوید:

این طایفه اهل برهان باشند و در استدلال ایشان غلط محال بود و چون به نور قدس و اتصال به حضرت احدیت که محل تکثر اسماست، عقول ایشان چنان منور شود که بصیرت گردد و به تجلیات اسماء و صفات الهی بینا شود و صفات ایشان در صفات حق محو گردد (کاشانی، ص ۴۲۱).

بنابراین ذکر ایشان و همنشینی با حق بالاتر از مرتبه قبلی می‌باشد، زیرا ذکر ایشان ذکر شهودی محبوب با چشم دل است.

۴. اگر ذکر در مرتبه روح ذاکر باشد، همنشینی در مرتبه روح ذاکر و مذکور خواهد بود. اهل این مقام از تجلی صفات گذشته، به مرتبه مشاهده رسیده‌اند و به شهود جمع احدیت دست یافته و از حجب تجلیات اسماء و صفات و کثرت تعینات وارهیده‌اند. ایشان خداوند را شهید بر همه چیز می‌بینند؛ بلکه دوگانگی ذاکر و مذکور از میان برمی‌خیزد و زبان حال ایشان چنین است:

آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است

أَوَلَمْ يَكْفُرْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت/۵۳).

این گروه خلق را آینه حق می‌بینند یا حق را آینه خلق. جز این طایفه اخیر، کسی به شهود این حقیقت و به معنی این آیه کریمه:

و با خدا معبودی دیگر مخوان، خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابودشونده است

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (قصص/۸۸).

وصال نیافته‌اند. در این مقام، در همه موجودات، وجه حق که برخی آن را ذات حق می‌دانند، مشهود است (همانجا).

۵. اگر ذکر در مرتبه سر ذاکر باشد، همنشینی در مرتبه سر ذاکر و مذکور خواهد بود. سر آن‌هم سر الله چنانکه از نامش پیداست، راز است که اولاً اگر گشوده شود، دیگر سر نخواهد بود و ثانیاً سر، بیان‌ناپذیر است و در قالب زبان و واژگان عرفی نمی‌گنجد. مرتبه سر که پس از روح است، برای کسانی که اولین مراتب فنا را تجربه می‌کنند فی الجمله قابل درک است، اما مراتب خفی و اخفی این گونه نیست، بلکه کسی می‌تواند آن را تجربه کند که به واپسین مراتب فنا دست یافته باشد. از این رو، آن مرتبه از مراتب حضرات معصومین علیهم السلام را سر نامیده‌اند که برای اهل گذر از مرتبه

روح که مرتبه تعینات ثانوی است، قابل درک است. همه مراتب یادشده، تفصیل وجود اولیاء ختمی هستند که مقام آنها بالاصاله مقام حبیب است. پس ذکر مرتبه سر به سبب نزدیکی آن به اولین مراتب تجربه اهل فناست. قیصری در تفاوت مقام قلب و سر می گوید که عقل و قلب به دلیل شهود و معرفت، حجاب عشق و محبت حقیقی<sup>۹</sup> می شوند و ستری بر سر که همان عشق است می اندازند. هرگاه سر بر عقل و قلب غلبه نماید، سلطان عشق تجلی خواهد نمود. چنان که علی علیه السلام فرمود:

هتك الستر لغلبة السر (رک. قیصری، ص ۷۴).

۶. اگر ذکر در مرتبه خفی ذاکر باشد، همنشینی در مرتبه خفی ذاکر و مذکور خواهد بود. بعد از مقام سر مقام خفی است. به گفته قیصری هرگاه سلطان عشق قوت گیرد حجب نورانی میان عبد عاشق و حق معشوق از میان می رود و عاشق در معشوق فانی می شود و این هنگام است که مقام خفی بعد از مرتبه سر ظاهر می شود (قیصری، ص ۷۴).<sup>۱۰</sup> شاید اشاره حضرت علی علیه السلام با تعبیر: «جذب الأحدیة بصفة التوحید» (هاشمی، ج ۱۹، ص ۲۴۷) به این مرتبه باشد، زیرا دوئیت «رؤیت فنا» که حجاب اکبر وصال است از میان می رود.

۷. اگر ذکر در مرتبه اخفی ذاکر باشد، همنشینی در مرتبه اخفی ذاکر و مذکور خواهد بود. به گفته امام خمینی در مصباح الهدایه در این مرتبه ولایت ذاکر تام می شود و ذات و صفات و افعالش در ذات و صفات و افعال حق تعالی فانی می گردد. افزون بر آن فناء از فناء نیز در این مرتبه حاصل می شود. این مرتبه مقام اخفی است و دایره ولایت تام و تمام می شود (رک. خمینی، ص ۸۷).<sup>۱۱</sup> در مورد اخیر به دلیل فنای همه مراتب سالک و پنهان و باطنی بودن اذکار شرح و بسطی در باره آن نمی توان گفت زیرا با شرح و بسط آنرا از اخفی خارج ساخته ایم زیرا از غیب به ظهور در آمده و به مراتب فروتر تنزل می نمایند و لازمه توصیف آن این است که غیب دیگر غیب نباشد. بعید نیست که آنچه گفته شد، در مورد ذکر و مذکور نیز درست باشد، یعنی اگر ذکر در مرتبه طبیعت مذکور باشد، همنشینی در مرتبه طبیعت ذاکر و مذکور خواهد بود و باقی اقسام ذکر و مذکور نیز همین گونه است.

### ب. محال بودن ذکر و یاد چیزی بدون محبت

ذکر نوعی توجه و به تعبیر دیگر، عنایت میان ذاکر و مذکور است. از واژه مجالست فهمیده می‌شود که ذکر، توجه دوسویه میان ذاکر و مذکور است به گونه‌ای که هر گاه ذاکر به مذکور توجه نماید، مذکور بدو عنایت خواهد نمود. «پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم» «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ» (بقره/۵۲) گویی کنش و واکنشی در مرتبه ذکر میان ذاکر و مذکور وجود دارد، به گونه‌ای که ممکن نیست ذاکر به ذکر اشتغال داشته باشد و مذکور بدو بی توجه باشد، یا مذکور به ذاکر عنایت داشته باشد و ذاکر اشتغال به ذکر نداشته باشد.

از آنجا که چنین توجهات دو سویه نشان دهنده سنخیت وجودی میان آن دوست، پس ذکر بدون محبت ممکن نیست و بر این اساس، توجه ذاکر به مذکور بدون محبت وی به مذکور ممکن نیست و توجه مذکور به ذاکر نیز بدون محبت وی به ذاکر ممکن نیست. مبنی بر این نکته که ذکر هم مانند ذاکر و مذکور امری وجودی است و در هر یک از ذاکر و مذکور مرتبه‌ای از وجود آنهاست، یعنی ذکر از حیث انتساب به ذاکر، مرتبه‌ای از وجود اوست و از حیث تعلق به مذکور نیز مرتبه‌ای از وجود مذکور است؛ آنچه در باره محبت دوسویه ذاکر و مذکور گفته شد، در مورد ذکر نیز درست خواهد بود، یعنی اشتغال ذاکر به ذکر نشان می‌دهد که میان آن دو سنخیت و محبت دو سویه وجود دارد و نیز توجه مذکور به ذاکر نشان می‌دهد که مذکور به ذکر ذاکر توجه دارد و با آن سنخیت دارد. محبت و عشق کامل به ناقص از این قسم است، نه اقسام دیگری که از مصادیق توجه عالی به دانی است و محال، یعنی کامل، محب عشق عاشق است نه خود عاشق، قطع نظر از حیثیت عشق او. و چون سرچشمه هر کمال وجودی اصالتاً نزد معشوق است بنابراین عشق نیز از سوی معشوق آغاز می‌شود نه عاشق (رک. صدرالمتالهین، ص ۲۶۹). به همین خاطر است که کامل، عاشق عشقی است که خود موجد آن است در وجود عاشق ناقص، نه هر عشقی از هر کجا!

صح عند الناس انی عاشق غیر ان لم يعرفوا عشقی لمن؟

(ابن عربی، ص ۲۱۹)



ج. ذکر و یاد، ملازم با همنشینی دوسویه و اتحاد ذکر و ذاکر و مذکور از آنجا که ذکر از جهتی مرتبه‌ای از مراتب ذاکر است، چون فعل اوست و از جهتی مرتبه‌ای از مراتب مذکور است، چون این جهت است که سبب توجه حضوری مذکور با ذاکر است نه جهات دیگر که به محال می‌انجامد (رک. صدرالمتلهین، الاسفار الاربعه، ص ۹۷)<sup>۱۲</sup> و از آنجا که هویت ذاکر همه حیثیت ذکر اوست نه چیزی غیر از آن (غیر از آن هرچه باشد ذاکر نیست)، پس هویت ذاکر و ذکر یکی است و چون ذکر مرتبه‌ای از وجود مذکور است، پس ذاکر مرتبه‌ای از مراتب مذکور است (همو، ص ۵۸۲). در این صورت، تحقق ذکر نشان‌دهنده مجالست حقیقی و وجودی (نه عرفی) با محبوب خواهد بود.

چنان با عشق همرنگم که خود را عشق می‌بینم

چنان با یار دمسازم که خود را یار می‌دانم (خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۵)

با توجه به مراتبی که گفته شد، سالکان سیر محبوبی، جامع تمام مراتب ذکرند؛ زیرا سیرشان با مرکب عشق در نتیجه سیر محبوبی است و کسانی که واجد این گونه سیر و سلوک هستند، هر زمان که وجود خلقی‌شان مانند حضرت عیسی علیه السلام، در عالم طبیعت آشکار و متولد شود، می‌فرماید: «انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً» (مریم/۳۰) یا مانند حبیب خدا که مقام ویژه «دنی فتدلی و کان قاب قوسین او ادنی» (نجم/۹۰) از آن وی و خاندان مطهرش می‌باشد، در مرتبه طبیعت که قرار دارد، دارای مرتبه نفس هم می‌باشد و همچنان که در مرتبه نفس و طبیعت است، مرتبه قلب و روح را نیز داراست. یعنی تمام مراتب وجود، در یک وجود متجلی است، بدون اینکه با یکدیگر تراحمی داشته باشند و برای رسیدن به مرتبه فراتر، قدم برداشتن و گذاشتن از مرتبه فروتر لازم نیست. آن زمان که در مرتبه طبیعت ایشان، گرسنگی و نیاز به غذا حاکم است، در عین حال که به غذا می‌نگرد و آن را می‌طلبد، اگر ذره‌ای آلودگی و نادرستی در آن باشد، آن را رها خواهد کرد و نسبت به آن اشمئزاز و تنفر طبیعی خواهد داشت. به دلیل همین جامعیت و عدم تجافی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب سلوک، ذکر آنان نیز تجافی ندارد. بدین معنی که هنگام تسبیح در مرتبه فروتر، مشغول تحمید و تهلیل و تکبیر در مراتب فراتر هستند. به تعبیر دقیق‌تر وجود سعی، انبساطی و احاطی ایشان همه

مراتب ذکر را شامل می‌شود. پس هر که و هر چه تسبیح می‌گوید، هر که تحمید و تهلیل و تکبیر می‌گوید به واسطه وجود ایشان و به توان و قوت ایشان است.

#### ذات احدی خداوند، مصداق همه مراتب اذکار

همچنان که تکثر صفاتی و اسمائی حق تعالی خدشه‌ای بر احدیت ذاتی او وارد نمی‌کند (صدرالمتألهین، المبدأ و المعاد، ص ۷۵)،<sup>۱۳</sup> تکثر اذکار و تنوع آنها به معنی تکثر در ذات و صفات خداوند نیست. «عبارت تاشتی و حسنک واحد» (همان، ص ۷۴)<sup>۱۴</sup> از سوی دیگر نفس ناطقه قدسی نیز با بساطت ذاتی مجمع تام کمالات وجودی است. سبزواری معتقد است همانگونه که شعاع خورشید همانند ذات خورشید نورانی است و شائبه عدم ندارد، نفس انسانی نیز به خاطر عین الربط بودن و فقر ذاتی اش، همچون ذات خداوند بسیط است. وی می‌گوید:

وجود نفس ناطقه، عین «حیات» است، نه صاحب حیات، زیرا او حی بسیط است و صاحب حیات ذاتی است (سبزواری، ص ۸۳).

بنابراین تعدد و تنوع اذکار اولاً به مراتب ظهور بازمی‌گردد و ثانیاً مصداق واحدی دارد، زیرا مذکور و ذاکر واحدند. به عنوان نمونه هنگام خواندن زیارت آل یس، مخاطب ما و متعلق ذکر عاشقانه ما یک شخص واحد است ولی از زوایای متنوع و متعدد او را یاد می‌کنیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تُبَيِّنُ  
سلام ما بر تو وقتی که به امر خدا قیام و ظهور فرمائی و وقتی که در پرده غیبت  
بنشیننی سلام ما بر تو هنگامی که قرائت و تفسیر می‌کنی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنَتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ  
سلام ما بر تو هنگامی که به نماز و قنوت پردازی سلام ما بر تو هنگامی که رکوع و  
سجود به جای آری.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ  
سلام ما بر تو وقتی که حق را تهلیل و تکبیر گویی سلام ما بر تو هنگامی که به  
ستایش و استغفار یاد پروردگار باشی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَصْبِحُ وَ تُمْسِي السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا بَغَشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى  
سلام ما بر تو به صبح و عصر سلام ما بر تو در شب تار و روز روشن (مجلسی،  
۱۴۰۳ق، ج ۹۹، ص ۸۱).

همان گونه که از متن زیارت برمی آید تمامی سلامها نثار وجود مبارک امام عصر  
عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. بنابراین کثرت و تنوع ذکر به وجوه کمالی  
متنوعی که منشأ آن ذات پاک ایشان است باز می گردد. بنابراین اذکار همه ذاکران با همه  
گوناگونی که دارند بدون اینکه در بساطت ذات حق خللی یابد، تنها به یک مصداق  
حقیقی تعلق دارد و آن ذات بی مانند خداوند تبارک و تعالی است.

### نتیجه

انسان کامل خلیفه الله است و تمامی مراتب وجودی را به صورت جمع و تفصیل  
داراست؛ زیرا به حکم سریان وجود منبسط در کل کائنات، با هر چیزی همان است و در  
تمامی مراتب بنابر حب ذاتی حق برای اظهار و استظهار، بدون تجافی حاضر است. اجزای  
جهان حکم اعضا و اندام وی است. موجودات کلمات خداوند و انسان کامل کتاب مبین  
است.

هر دو عالم یک فروغ روی اوست      گفتمت پیدا و پنهان نیز هم (دیوان حافظ)  
پس اگر کل موجودات تسبیح گوی پروردگارند به یمن وجود او به تسبیح مشغولند؛  
تسبیح و یا اشکال دیگر ذکر، اصالتاً از آن اوست و بالعرض به دیگران انتساب دارد. هر  
اسمی از اسماء که در مقام احدیت (الله) حضور جمعی دارند، ربوبیت خاص اشیای  
خاصی از موجودات را عهده دارند. بنابراین هم در مقام جمع و هم در مقام تفصیل،  
انسان کامل که مظهریت اسم اعظم الله را داراست و آینه دار کمالات مستجن در ذات  
احدیت است، ربوبیت کل و جزء موجودات را بر عهده دارد. ذکر هر یک از اجزاء  
به واسطه وجود جمعی است که تقدم وجودی بر وجود تفصیلی دارد. به همین خاطر  
انسان کامل در هر ذکری و ذاکری و مذکوری حضور بی واسطه دارد و ذکر او همانند  
وجودش ویژگی احاطی و انبساطی دارد. هم چنان که تفاوت در عناوین و ظهورات  
اسماء است ولی باطن همه آنها یکی است همه اذکار نیز به یک حقیقت واحد یعنی

ذات و صفات حق باز می‌گردد. به تعبیر دیگر هر ذکری از انسان کامل آغاز می‌شود و بدو ختم می‌شود.

بِنَا يَفْتَحُ اللهُ وَبِنَا يَخْتِمُ (مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۱۸).

### یادداشت‌ها

۱. متن حدیث: «يَا دَاوُدُ أْبْلِغْ أَهْلَ أَرْضِي أَنِي حَبِيبٌ مَنْ أَحْبَبَنِي وَجَلِيسٌ مَنْ جَالَسَنِي وَ مُؤْنِسٌ لِمَنْ أُنْسَ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٌ لِمَنْ صَاحَبَنِي وَ مُخْتَارٌ لِمَنْ اخْتَارَتَنِي وَ مُطِيعٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي مَا أَحْبَبَنِي أَحَدٌ أَغْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتَهُ لِنَفْسِي وَ أَحْبَبْتُهُ حُبًّا لَأ يَتَقَدَّمَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي».

۲. «اعلم، أن حقيقة «الذكر» عبارة عن تجليه لذاته بذاته من حيث الاسم «المتكلم» إظهاراً للصفات الكمالية ووصفاً بالنعوت الجلالية و الجمالية في مقامی جمعه و تفصیله، كما شهد لذاته بذاته في قوله: "شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ".

۳. «أعلاها و اولیها ما فی مقام الجمع من ذکر الحق نفسه باسمه المتكلم بالحمد و الثناء علی نفسه»

۴. این سخن صرفاً برای تفهیم و تعلیم است و فی الواقع مجاز و عرض و چیزی از این دست، بطلان محض‌اند زیرا چیزی غیر از حق وجود ندارد تا وجود، بالعرض و یا بالمجاز بدان انتساب یابد. هر چه هست حقیقت است و بس.

۵. متن حدیث: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ أُعْطَانِي اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَمْسًا وَ أُعْطِيَ عَلِيًّا خَمْسًا أُعْطَانِي جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَ أُعْطِيَ عَلِيًّا جَوَامِعَ الْعِلْمِ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَهُ وَصِيًّا وَ أُعْطَانِي الْكُوْثَرَ وَ أُعْطَاهُ السُّلْسِبِيلَ وَ أُعْطَانِي الْوَحْيَ وَ أُعْطَاهُ الْإِلَهَامَ وَ أَسْرَى بِي إِلَيْهِ وَ فَتَحَ لَهُ أَبْوَابَ السَّمَاوَاتِ وَ الْحُجُبَ حَتَّى نَظَرَ إِلَيَّ مَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ».

۶. واژه واسطه گویای این مقام نیست زیرا موهم دوگانگی است. برزخ واژه مناسب‌تری است، زیرا برزخ هویتی جدای از اطراف ندارد.

۷. از روی سهو یاد کردن، بی توجهی به حضور محبوب است.

۸. خدافراموشی دو گونه است: ۱. هنگام برخواستن دوئیت میان محب و محبوب یعنی مقام فنا؛ ۲. هنگام مشغول شدن به غیر که به باطل پرداختن است و مصداق لهو و بازی است نه عشق بازی!
۹. بنده باید عاشق باشد نه عالم و عارف، زیرا علم و عرفان حجاب اکبر است.
۱۰. «إذا قوى سلطان العشق يرتفع الحجب النورية بين العبد المحب و الحق المحبوب و يفنى المحب فى المحبوب و هذا مقام الخفى الظاهر بعد السر».
۱۱. «فیصیر ولایته تاما، و یفنی ذاته و صفاته و أفعاله فى ذات الحق و صفاته و أفعاله. و فیحصل الفناء عن الفنائیة أيضا، الذى هو مقام "الأخفى" و تتم دائرة الولاية»
۱۲. بنا بر برهان، اتحاد اثنین بما هو اثنین محال است. ملاصدرا می گوید: «أن اتحاد الاثنین ممتنع بمعنی صیرورة الذاتین ذاتا واحدة لأنهما بعد الاتحاد إن كانا موجودین كانا اثنین لا واحدا و إن كان أحدهما فقط موجودا كان هذا زوالا لأحدهما و بقاء للآخر - و إن لم یکن شیء منهما موجودا لكان هذا زوالا لهما و حدوثا لأمر ثالث».
۱۳. ملاصدرا در این باره می گوید: «و كما أن صفاته الحقيقية لا يتکثر و لا يتعدد و لا اختلاف فیها إلا بحسب التسمية بل یكون کلها معنی واحدا و حیثیة واحدة هی بعینها حیثیة الذات فإن ذاته بذاته مع کمال فردیته یتحق هذه الأسماء لا بحیثیة أخرى وراء حیثیة ذاته كما قاله المعلم الثانى "وجود کله، و جوب کله، علم کله قدرة کله، حیاة کله، لا أن شیئا منه علم و شیئا آخر قدرة لیلزم التركيب فى ذاته، و لا أن شیئا فی علم و شیئا آخر فی قدرة لیلزم التکثر فى صفاته الحقيقية».
۱۴. یعنی تعابیر ما گوناگون است اما حسن و زیبایی تو واحد است و همه این تعابیر به همان زیبایی واحد اشاره دارند.

#### منابع

- آملی، سید حیدر، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تحقیق سید محسن موسوی تبریزی، ج ۲، چ ۳، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ ق.

- ابن عربی، محی الدین، *فصوص الحکم*، تعلیقه ابوالعلاء عقیفی، تهران، انتشارات الزهراء (س)، ۱۳۷۰.
- بهایی، محمد بن حسین، *منهاج النجاح فی*، ترجمه مفتاح الفلاح، مترجم: علی بن طیفور بسطامی، محقق و مصحح حسن حسن زاده آملی، چ ۶، تهران، حکمت، ۱۳۸۴.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم*، محقق، مصحح: سید مهدی رجائی، چ ۲، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
- حسن زاده آملی، حسن، *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- حلی، ابن فهد احمد بن محمد، *عدة الداعی و نجاح الساعی*، محقق و مصحح احمد موحدی قمی، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
- خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، *شرح فصوص الحکم*، ج ۱، تهران، مولی، ۱۳۶۸.
- خمینی، روح الله، *مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية*، مقدمه جلال الدین آشتیانی، چ ۳، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، ارومیه، نشر ظرافت، ۱۳۸۵.
- سبزواری، هادی، *اسرار الحکم*، مقدمه از استاد صدوقی و تصحیح از کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغة (للصبحی صالح)*، محقق / مصحح: صالح صبحی، قم، ناشر هجرت، ۱۴۱۴ ق.
- صدر المتألهین، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۲، چ ۳، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱.
- \_\_\_\_\_، *المبدأ و المعاد*، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
- \_\_\_\_\_، *مجموعه الرسائل التسعة*، تهران، چاپ سنگی کارخانه میرزا عباس، ۱۳۰۲ ق.

\_\_\_\_\_، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح از محمد خواجه‌جوی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.

فیض کاشانی، ملامحسن، اصول المعارف، تعلیق و تصحیح و مقدمه از سید جلال الدین آشتیانی، چ ۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.

قیصری رومی، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

